



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

گنجینه‌های حکمت



مجموعه‌ای از
حدیث، شعر و حکایت فرموده افراد تشنگانظر

به‌گوش



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخيل نامه

نويسنده:

رحمت پوريزدي

ناشر چاپي:

احمديه

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بخیل نامه
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۱۸	دیباچه
۲۰	مهمانی
۲۱	درایت
۲۲	هدیه
۲۳	بیماری
۲۵	دعا
۲۷	غذا
۲۸	شجاع ترین
۲۹	احتیاط
۳۰	گربه
۳۲	پذیرایی
۳۳	پاداش
۳۵	نذر
۳۷	انتخاب
۳۸	دعا
۳۹	دندان
۴۱	اسراف
۴۳	علامت
۴۵	جانشین

۴۸	شفا
۵۱	مهمان نوازی
۵۳	سلامتی
۵۵	ختم
۵۶	صبر
۵۷	آیه محبوب
۵۸	انتظار
۵۹	آرایشگاه
۶۰	ولیمه
۶۱	کفن
۶۲	خرید
۶۳	سوزن
۶۶	ذخیره
۶۹	استدلال
۷۰	انجیر
۷۴	گریه
۷۵	بخشش
۷۷	جواب
۷۹	اسب
۸۱	گشایش
۸۳	مردن
۸۵	رطب
۸۷	مالدار
۹۱	درمان صفت بخل
۹۶	پیوست
۱۰۴	درباره مرکز

سرشناسه: پوریزدی، رحمت، 1365

عنوان: بخیل نامه؛ مجموعه ای از حدیث، شعر و حکایت در مورد افراد تنگ نظر

پدیدآور: رحمت پوریزدی

مشخصات نشر: قم، انتشارات احمدیه، 1396

مشخصات ظاهری: 95 ص. [جیبی] ابها: 40.000 ریال شابک: 8-66-8504-964-968

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: بخیل--جنبه های مذهبی--اسلام

موضوع: مطالب گونه گون

موضوع: بخیل--احادیث

موضوع: شعر--مجموعه ها

موضوع: داستان های اخلاقی--مجموعه ها

رده بندی کنگره: 1396 3ب 9ب/3 BP 250

رده بندی دیویی: 297/72

شماره کتابشناسی ملی: 478913

بخیل نامه | مجموعه ای از حدیث، شعر و حکایت در مورد افراد تنگ نظر

به کوشش: رحمت پوریزدی | ویراستار: علی آقامحمدی

صفحه آرا: نجف نجفی | طرح جلد: مرتضی حیدرزاده

قیمت: 4000 تومان | تیراژ: 1000 نسخه

شابک: 8-66-8504-964-968

ناشر و مرکز پخش: انتشارات احمديه 09125538386

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:3

بخیل نامه

نه خود خوری، نه کس دهی،

گنده کنی به سگ دهی

(فرهنگ نامه امثال و حکم، ص 641)

به کوشش:

رحمت پوریزدی

«امام علی علیه السلام شنید که مردی می گوید که بخیل عذر پذیرتر از ستمگر است. حضرت به او فرمود: دروغ گفتی چه بسا ستمگری توبه و طلب مغفرت می کند و مظلومه را بر صاحبش برمی گرداند، ولی تنگ نظر آن گاه که بخل می ورزد از زکات و صدقه و صله رحم و مهمان نوازی و انفاق در راه خدا و کارهای خیر بازمی ماند و حرام است که بخیل وارد بهشت شود».⁽¹⁾

1- فروع الکافی، ج4، ص44؛ قرب الاسناد، ص72؛ من لایحضره الفقیه، ج2، ص63؛ مکارم الاخلاق، ص134.

فهرست مطالب

دیاچه 11

مهمانی 13

درایت 14

هدیه 15

بیماری 16

دعا 18

غذا 20

ص: 8

شجاع ترین 21

احتیاط 22

گره 23

پذیرایی 25

پاداش 26

نذر 28

انتخاب 30

دندان 32

اسراف 34

علامت 36

جانشین 38

شفا 41

ص: 9

مهمان نوازی 44

سلامتی 46

ختم 48

صبر 49

آیه محبوب 50

انتظار 51

آرایشگاه 52

ولیمه 53

کفن 54

خرید 55

سوزن 56

ذخیره 59

ص: 10

استدلال 62

انجیر 63

گریه 67

بخشش 68

جواب 70

اسب 72

گشایش 74

مُردن 76

رُطَب 78

مالدار 80

درمان صفت بخل

84

دیباچه

بخل، از نکوهیده ترین صفت ها و بخیل از ناخوشایند ترین آدم هاست. در سرتاسر احکام و سفارش های آیین انسان ساز اسلام، توصیه به سخاوت و گشاده دستی هویدا و نکوهش سهمگین خشک دستی و خساست، روشن است. افزون بر معارف الهی، بخل و بخل ورزان در فرهنگ عمومی مردم نیز اقبالی ندارند و همه جا تیر تند نهی و مذمت را به جان خریده اند. ادبیات ما لبریز از داستان ها، ضرب المثل ها و شعرهایی است که جماعت مال اندوز و تنگ چشم را اندرز داده، رفتارشان را نقد کرده و حتی جاهایی نیز طبع ناپسندشان را به سخره گرفته است.

در این کتاب کوچک کوشیده ایم گلچینی از احادیث ناب اهل بیت علیهم السلام، گلبرگی از اشعار قدما و نیز شاخه ای از داستان های طنز قدما درباره افراد بخیل را گردآوری کنیم با این امید که مقبول طبع نازک اندیش شما خوانندگان گرامی قرار گیرد. بر خود لازم می دانم پس از طلب غفران و رحمت واسعه الهی، باب تحسین و تقدیر از والدین، همسر و فرزندم را بگشایم که بستر پژوهش را برایم هموار ساختند و نیز از راهنمایی های دوست گرامی جناب آقای اصغر عرفان قدردانی نمایم.

الحمد لله رب العالمین

قم 14/8/1396

Ryazdi1395@gmail.com

مهمانی

امام علی علیه السلام: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بخل به آنچه هست، بدگمانی به خداوند است».(1)

شخصی به خانه دوستش به مهمانی آمد. هر چه نشست، چیزی نیاوردند تا بخورد. بعد از چند لحظه برخاست و گفت: ما که رفتیم؛ برخیزید و لااقل برای خودتان چیزی بیاورید و میل کنید.(2)

احول گنج قارون، کایام داد بر باد برغنیچه باز گوئید، تا زَر نَگه ندارد

1- غُرَرُ الْحِكْمِ وَ دُرَرُ الْكَلِمِ، ص 61؛ عیون الحکم و المواعظ، ص 18.

2- ریاض الحکایات، ص 118.

درایت

امام علی علیه السلام: «لَيْسَ لِبَخِيلٍ رَاحَةٌ؛ بخیل آسایش نخواهد داشت» (1).

خسیسی نزد کوزه‌گری رفت و از او خواست کاسه‌ای و کوزه‌ای بسازد. کوزه‌گر گفت: به آن دو چه حک کنم؟ خسیس گفت: و اما بر روی کوزه حک نما: «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي؛ هرکه از آن بیاشامد، از من نیست» (بقره: 249). و بر روی کاسه نیز بنویس: «وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي؛ هرکه از آن بخورد، او از من نیست» (بقره: 249). (2).

گویند بازگشت بخیلان بُود به خاک حاشا که هیچ خاک پذیرد بخیل را (3).

1- تُحَفُّ الْعُقُولُ، ص 450؛ بحار الانوار، ج 75، ص 345.

2- لطایف قرآنی، ص 11.

3- صائب تبریزی، غزل شماره 715.

هدیه

امام حسن عسکری علیه السلام: «وَاعْلَمَ أَنَّ لِلاَقْتِصَادِ مِقْدَارًا، فَإِنَّ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ بُخْلٌ؛ برای میانه روی مقداری است که اگر از آن حد بگذرد بخل است» (1).

نقل است توانگری به واعظی خوش سخن، انگشتی طلا داد که نگین نداشت و به واعظ التماس کرد که برای من روی منبر دعا کن. واعظ برای او چنین دعا کرد: خدایا! او را در بهشت قصری بده که سقف نداشته باشد. وقتی از منبر پایین آمد، توانگر جلو رفت و گفت: ای بزرگوار! این چه نوع دعایی بود که در حق من کردی؟ گفت: اگر انگشت تو نگین داشت، قصر تو هم سقف داشت. (2)

دود دوزخ نبیند ایچ (3)

سَخی بوی جنت نیابد ایچ بخیل (4)

1- نزهه الناظر و تنبیه الخاطر، ص 144؛ الدرالنظیم، ص 746؛ الدرہ الباهر، ص 45.

2- لطایف الطوائف، ص 73.

3- هیچ.

4- ناصر خسرو، شماره 138، بیت 33.

بیماری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «ثَلَاثٌ مُّهِلِكَاتٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَهَوَىٌّ مُتَّبَعٌ وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ؛ سه چیز مایه هلاکت است. بُخْلِی که شخص بخیل مطیع آن باشد (حاکم بر انسان باشد) و هوای نفسی که از آن پیروی شود و خود پسندی (1) است». (2)

1- متکبر، مغرور، از خود راضی.

2- الخصال، ج 1، ص 84؛ المحاسن، ج 1، ص 4؛ الزهد، ص 68؛ عُده الداعی، ص 235.

گویند شخصی می خواست به خانه یکی از دوستان برود. گفتند: دوست تو بیمار است؛ او باید تب کند و عرق کند تا خوب بشود. گفت: بروید مهمان او شوید و از غذایش بخورید تا از وحشت تب کند و حالش خوب بشود. (1)

زین بخیلان در گذر مردانه وار خویشان بر شمع زن پروانه وار

گر کنی زین قوم قولنجی (2)

حذر کی بود ز امساک ایشانت خبر (3)

1- گزیده زهرالربیع، ص 89.

2- نوعی بیماری.

3- عطار، مصیبت نامه، آغاز کتاب فی الحکایه و التمثیل.

دعا

امام علی علیه السلام: «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيَقُوْتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ؛ تعجب می کنم از آدم بخیل که گرفتار فقری است که از آن فرار می کند و از غنا و بی نیازی دور است. او در دنیا همانند فقرا زندگی می کند و در آخرت از او همانند اغنیاء حساب می کشند».⁽¹⁾

1- نهج البلاغه، ص 491؛ نزه الناظر و تنبيه الخاطر، ص 54؛ مجموعه ورام، ج 1، ص 62؛ روضه الواعظین، ج 2، ص 384.

گویند بخیلی نیمه شب دعا می کرد و می گفت: الهی! امشب مرا هزار تومان نقد بده و فردا بستان! زنش که مناجات او را می شنید، گفت: این دیگر چه دعایی باشد! پولی که امشب خدا دهد و فردا بازگیرد، چه گرهی گشاید؟ بخیل گفت: بگذار او بدهد، مگر با جانم بستاند. (1)

مخور تنها، گرت (2)

خود آب جوی است که تنهاخور، چو دریا تلخ روی است (3)

1- لطایف و پندهای تاریخی، ص 30.

2- گرتورا.

3- نظامی، خمسه، خسرو و شیرین، بخش 64، صفت داده دهش خسرو.

غذا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرِ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ؛ ای علی! با بخیل مشورت مکن؛ زیرا تو را از هدف باز می دارد».(1)

مرد نکته دانی در خانه آدم خسیسی دید که مرغی بریان را سه روز سر سفره می آورند و نمی خورند. گفت: عمر این مرغ بعد از مرگ، درازتر از عمر اوست پیش از مرگ.(2)

هر که از بخل در دلش زنگ(3)

است همه دینارهای او سنگ است (4)و(5)

1- علل الشرایع، ج2، ص559؛ بحار الانوار، ج72، ص99.

2- کلیات عبید زاکانی، ص434.

3- دل پاک نیست.

4- مکتبی شیرازی.

5- قال امام علی (ع) علیه السلام «دینار الشحیح حجرٌ؛ دینار بخیل سنگ است». (نثر الالهی، ح88)

شجاع ترین

امام صادق علیه السلام: «صَدَّ نَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَحُسْنُ الْبِشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ وَيُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَالْبُخْلُ وَعُيُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللَّهِ وَيُدْخِلَانِ النَّارَ؛ کارهای نیک و خوش رویی، محبت را کسب کرده و به بهشت می برند و بخل و ترش رویی، آدمی را از خدا دور کرده و به دوزخ می برند».(1)

از خسیسی پرسیدند که شجاع ترین مردم چه کسی است؟ گفت: کسی که صدای دهان هایی که در خانه او چیزی می خورند و زهره اش نترکد.(2)

بخیلی مکن هیچ، اگر مردمی همانا که کم باشی از آدمی (3)

1- الکافی، ج 2، ص 3؛ الوافی، ج 4، ص 428؛ بحارالانوار، ج 71، ص 172.

2- لطایف الطوائف، ص 345.

3- فردوسی.

احتیاط

پیامبر اکرم علیه السلام: «الْبَخِيلُ مُبَغَّضٌ فِي السَّمَاوَاتِ مُبَغَّضٌ فِي الْأَرْضِ؛ بَخِيلٌ، هَمٌّ فِي السَّمَانِ هَمٌّ فِي الْأَرْضِ، سَخَتْ مِنْهُوَ اسْتِغْفَارٌ» (1).

مردی به غلام خود گفت: «غذا بیاور و در را ببند». غلام گفت: واجب است که اول در را ببندم و بعد غذا بیاورم. گفت: تو را از بندگی خودم آزاد کردم؛ چون احتیاط را رعایت کردی. (2)

مریز پیش بخیل آبروی خود زنهار (3)

که آب تیشه سزاوار نخل بی ثمرست (4) و (5)

1- الکافی، ج 4، ص 39؛ تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 683؛ الوافی، ج 10، ص 480.

2- کلیات عبید زاکانی، ص 420.

3- بر حذر باش، به پرهیز.

4- نخل بی ثمر را باید با تیشه آبیاری کرد. کنایه از قطع آن.

5- صائب تبریزی، غزل 1679.

امام رضا علیه السلام: «السَّخِيُّ يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ؛ سخاوتمند غذای مردم را می خورد که مردم هم از غذای او بهره مند شوند ولی بخیل از طعام مردم نمی خورد که از غذای او نخورند» (1).

1- الکافی، ج 4، ص 41؛ مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، ص 231.

نقل است کسی مهمان سفره تنگ نظری (1) بود. گربه ای آمد. میهمان لقمه ای برای او انداخت. گربه لقمه را خورد. مهمان خواست لقمه دوم را بیندازد که صاحب خانه گفت: این گربه مال همسایه است. (2)

بخل نادیدن بود أعواض (3) را شاد دارد دید دُر خواض را

پس به عالم هیچ کس نبود بخیل زآنکه کس چیزی نبازد بی دلیل (4)

1- بخیل، خسیس، تنگ چشم، تنگ نظر، ناخن خشک، سیه کاسه، ممسک، زفتی از مترادف های بخیل هستند.

2- نکته چینی ها از ادب عربی، ص 311.

3- جمع عوض، بدل.

4- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات 898 و 899.

پذیرایی

امام علی علیه السلام: «الْبَخِيلُ خَازِنٌ لِّوَرَثَتِهِ؛ بخیل، نگهبان (مال خود) برای ورثه خویش است».(1)

بخیلی در خانه خود ایستاده بود و عصایی در دست داشت. شخصی از آنجا می گذشت، به او رسید و گفت: من مهمان توام. بخیل به عصا اشاره کرده و گفت: این را برای پذیرایی مهمانان مهیا کرده ام.(2)

مزد(3)

دارد عرض(4)

بخشش پیش دکان بخیل

خیر باشد چاه کنندن بر لب دریای شور(5)

1- غررالحکم و دررالکلم، ص 34؛ عیون الحکم و المواعظ، ص 26.

2- گزیده زهرالربیع، ص 55.

3- پاداش.

4- بذل و بخشش.

5- دهلوی، 1088.

امام سجاد علیه السلام: «إِنِّي لَأَسْتَحِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَرَى الْأَخَ مِنْ إِخْوَانِي فَأَسْأَلَ اللَّهَ لَهُ الْجَنَّةَ وَأَبْخَلَ عَلَيْهِ بِالدِّينَارِ وَالذَّهْمِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قِيلَ لِي لَوْ كَانَتْ الْجَنَّةُ لَكَ لَكُنْتَ بِهَا أَبْحَلَ وَأَبْخَلَ وَأَبْخَلَ؛ مَنْ أَرْوَدُكُمْ شَرْمَ مِي كُنْم كَه بَرَادَرِي أَرْوَادِرَانِم رَا بَيْنِم وَ أَرْ خَدَاوَنَد، بَرَايش بَهْشْت رَا مَسْئَلْت كَنِم وَأَنْگَاہ، دَر دِينَار وَ دَرِهْم، بَر وِي بَخْل بَوْرزْم؛ زِيْرَا چُون رُوْز قِيَاْمَت بَر پَا شُوْد، بَه مَن مِي كُوِيْنَد: «اگر بَهْشْت، اَرْ آن تُو بُوْد، بِي گَمَان، نَسَبْت بَه آن بَخِيْل تَر وَ بَخِيْل تَر وَ بَخِيْل تَر بُوْدِي» (1).

1- مصادقه الاخوان، ص 169، ح 1؛ وسائل الشيعه، ج 16، ح 21853.

گویند یکی از بخیلان در آب داشت غرق می شد، کسی برفت وگفت: دستت را به من ده تا تو را بیرون بکشم.

شخص بخیل دست نداد. یکی از همسایگان مرد بخیل حاضر بود، گفت: نگو دستت را به من بده که او هرگز به کسی چیزی نداده است، بگو که دست من بگیر. چون بگفت دست من بگیر شخص بخیل دست او را گرفت و نجات یافت. (1)

حَبَّذَا (2) خوانی

نهاده در جهان لیک از چشم خسیسان بس نهان

گر جهان باغی پر از نعمت شود قسم موش و مار هم خاکی بود. (3)

1- لطائف و پندهای تاریخی، ص 58.

2- چه خوش، چه نیکو.

3- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، شماره 300.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «الرَّجَالُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَكَرِيمٌ وَبَخِيلٌ وَلَيْسَ فَاالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللَّيْسُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي؛ مردان، چهار گونه اند: سخاوتمند، کریم، بخیل، و پست. سخاوتمند، کسی است که هم خود می خورد و هم به دیگران می دهد. کریم، کسی است که خود نمی خورد و به دیگران می دهد. بخیل، کسی است خود می خورد و به دیگران نمی دهد؛ و پست، کسی است که نه خود می خورد و نه به دیگران می دهد» (1).

1- جامع الاخبار، ص 308، ح 846؛ بحار الانوار، ج 71، ص 356، ح 18.

فقیر به در خانه بخیلی آمد و گفت: شنیده ام که تو قدری از مال خود را نذر مستحقان کرده ای و من به غایت فقیرم؛ چیزی به من بده. بخیل گفت: من نذر کوران کرده ام. فقیر گفت: من هم کور واقعی هستم؛ زیرا اگر بینا می بودم، از در خانه خداوند روی نمی تافتم که به در خانه مثل تو بیایم. (1)

ای خدایا ممسکان را در جهان تو مده إلا زیان اندر زیان (2)

1- ریاض الحکایات، ص 128.

2- مثنوی معنوی، دفتر اول، شماره 2225.

انتخاب

امام کاظم علیه السلام: «لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِفَقْرٍ وَلَا بِطَوْلٍ عُمُرٍ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ بَخِلَ وَمَنْ حَدَّثَهَا بِطَوْلِ الْعُمُرِ حَرَصَ؛ گرفتار آمدن به فقر و یا داشتن عمر طولانی را به خود، تلقین نکنید؛ زیرا کسی که به خود، فقر را تلقین کند، بخیل می شود، و کسی که به خود، طول عمر تلقین کند، دچار حرص می گردد»⁽¹⁾

1- تحف العقول، ص 410؛ فقه الرضا علیه السلام، ص 337؛ کنزالفوائد، ج 2، ص 194؛ بحارالانوار، ج 78، ص 321، ح 18.

توانگری بخیل را پسری رنجور (بیمار) بود. نیکخواهان گفتندش: مصلحت آن است که ختم قرآن کنی از بهر وی، یا بذل قربانی. توانگر به اندیشه فرورفت و گفت: قرآن مهجور (غریب) اولی تر است که گله دور. صاحب‌دلی بشنید و گفت: ختمش به این دلیل انتخاب کرد که قرآن، بر سر زبان است و زر در میان جان. (1)

گفت پیغمبر که در بازارها دو فرشته می‌کند ایدر (2)

دعا

کای خدا تو مُنْفَقان را ده خَلْف (3) و ای خدا تو مَمْسَکان را ده تَلَف (4)

1- گلستان سعدی، باب 6، حکایت 7.

2- اینجا.

3- عوض، جایگزین.

4- مثنوی معنوی، دفتر دوم، 380.

دندان

امام حسن مجتبی علیه السلام: «الْبُخْلُ أَنْ يَرَى الرَّجُلُ مَا أَنْفَقَهُ تَلْفًا وَمَا أَمْسَكَهُ شَرْفًا؛ بخل، آن است که آدمی، آنچه را انفاق کرده است، بر باد رفته بداند و آنچه را نگه داشته است، (مایه) بزرگی بشمارد». (1)

1- الدرہ الباهرہ، ص 22؛ نزہہ الناظر، ص 122، ح 199؛ کشف الغمہ، ج 2، ص 191؛ العدد القویہ، ج 4، ح 34.

بخیلی را دیدند که در بازار اره اش را می فروشد. علتش را پرسیدند. گفت: هر چیز که دندان دارد، نگاه داشتن آن در خانه زیان دارد. (1)

غُلُّ (2)

بُخَل از دست و گردن دور کن بخت تو دریاب در چرخ کهن

ور نمی تانی (3)

به کعبه لطف پر (4) عرضه کن بیچارگی بر چاره گر (5)

1- روضه خلد، ص 242.

2- زنجیر، گردنبند.

3- نمی توانی.

4- پرواز کن.

5- مثنوی معنوی، دفتر دوم، شماره 1948.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «طَعَامُ السَّخِيِّ دَوَاءٌ وَطَعَامُ الشَّحِيحِ (1) دَاءٌ؛

غذای شخص بخشنده، داروست، و غذای شخص تنگ نظر، درد است. (2)

1- شح: به معنی بخل توام با حرص است که به صورت عادت درآید. (المفردات). امام صادق علیه السلام: فرق بین شح و بخیل را چنین فرمودند: «شح از بخل شدیدتر است، بخیل کسی است که در مورد آنچه دارد بخل می ورزد، ولی شحیح هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست». (الكافی، ج 4، ص 45؛ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 63؛ تحف العقول، ص 372)

2- بحار الانوار، ج 71، ص 357، ح 22؛ کنز العمال، ج 3، ص 448، ح 7384؛ البخلاء، ص 37.

تقل است بخیلی در خواب دید که حاتم طایی به مردم نان می دهد. به او گفت: تو در دنیا اسراف می کردی، در آخرت هم اسراف می کنی! (1)

بخدمت مننه دست بر کفش من (2)

مرانان ده و کفش بر سر بزن (3)

1- ریاض الحکایات، ص 118.

2- تعارف کم کن و بر مبلغ افزای.

3- بوستان، باب احسان، شماره 1380.

امام صادق عليه السلام: «لَجَاهِلٌ (1)»

سَخِي خَيْرٌ مِنْ نَاسِكٍ بِخَيْلٍ؛ نادانِ سخاوتمند، برتر از عابد بخيل است». (2)

1- (لام) قسم، همانند آیه 57 سوره غافر. (لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

2- الدرر الباهره، ص 30؛ أعلام الدين، ص 303؛ جامع الاخبار، ح 834؛ بحار الانوار، ج 71، ص 356، ح 18.

نقل است به بخیلی گفتند: ما به دیدن تو می آییم و می ترسیم که از زیاد نشستن ما ناراحت شوی. علامتی تعیین کن که وقتی آن را دیدیم، برویم. بخیل گفت: هر وقت گفتم غذا بیاورند، شما بروید. (1)

بخیل توانگر بدینار و سیم (2) طلسمی ست بالای گنجی مقیم

از آن سال ها می بماند زرش که گردد طلسمی چنین بر سرش

بسنگ اجل ناگهش بشکنند به آسودگی گنج قسمت کنند

پس از بردن و گرد کردن چو مور بخور پیش از آن کت (3) خورت کرم گور (4)

1- گزیده زهر الربیع، ص 90.

2- نقره، سکه.

3- که تور را.

4- بوستان، باب احسان، شماره 1545.

جانشین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «إِيَّاكُمْ وَالشُّحَّ فَإِنَّهُمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالشُّحِّ أَمْرَهُمْ بِالْكَذِبِ فَكَذَبُوا وَأَمْرَهُمْ بِالظُّلْمِ فَظَلَمُوا وَأَمْرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَعُوا؛ از تنگ نظری بپرهیزید؛ زیرا پیشینیان شما، در حقیقت، به سبب همین تنگ نظری، نابود شدند: بخل آنان را به دروغ گفتن، واداشت، و دروغ گفتند؛ به ظلم و حق گُشی واداشت، و آنها ظلم و حق گُشی کردند؛ و به بُریدن از خویشان، واداشت، و آنان بُریدند» (1).

1- الخصال، ص 176، ح 234؛ بحار الانوار، ج 73، ص 303، ح 15؛ وسائل الشیعه، ج 9، ص 42.

تقل است مردی خسیس سه پسر داشت. هنگام وفات به یکی از آنها گفت: مال مرا چگونه صرف خواهی کرد؟ گفت: به نان و پنیری قناعت خواهم کرد. پدر روی از او برگردانید و گفت: برو که تو پسر من نیستی. به دیگری گفت: تو چگونه خرج خواهی کرد؟ گفت: نان را می‌مالم به پنیر به قدری که بوی پنیر بردارد. گفت: تو نیز پسر من نیستی. پس رو به جانب سومی کرد و گفت تو چگونه مال مرا مصرف می‌کنی؟ گفت: من نان خود را به خیال پنیر خواهم خورد. گفت: به درستی که تویی فرزند حلال زاده من. اختیار مال من به دست تو است. پس او را جانشین خود ساخت و دیده از جهان فرو بست. (1)

شد به پیش رسول بیوه زنی از نهال (2)

قبول (3)

میوه کنی (4)

وصف او کرد با رسول کسی زد ز اعمال خیر او نفسی

که همه روز روزه می‌دارد همه شب جز نماز نگزارد

1- مجموعه لطایف گلچین لطیفه های منظوم و منثور، ص 64.

2- درخت.

3- عبادات.

4- میوه چیدن.

لیکن از جود (1)

دست او بستست رگ جانش بیخل پیوستست

گفت ختم رسل که دامن و جیب کاشش آلوده بودی از همه عیب (2)

و ز بخیلی نبودیش بسته دست از بذل مال پیوسته

هر کجا بخل فخر بی ثمرست هر کجا جود عیب ها هنرست (3)

1- بخشش.

2- قطعا انتساب چنین سخنی به رسول الله (ص) صحیح نمی باشد.

3- جامی، هفت اورنگ، دفتر سوم، سلسله الذهب، ص 288.

شفا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «الْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ لَهَا أَغْصَانٌ مُدَلِّئَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ كَانَ بِخِيَالًا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى النَّارِ؛ بَخْلٌ، درختی از درخت های آتش [دوزخ] است که شاخه هایش، در دنیا آویزان شده است. پس شخص بخیل، به شاخه ای از شاخه های آن آویخته است. آن شاخه، او را به سوی آتش می کشاند».(1)

1- الامالی (طوسی)، ص 475، ح 1036؛ قرب الاسناد، ح 409؛ الاختصاص، ص 253؛ روضه الواعظین، ص 422.

روزی جمعی از دوستان به عیادت بیماری که مردی بخیل بود رفتند. و با یک دیگر قرار گذاشتند که پیش از ظهر بروند تا غذا را در منزل او صرف کنند. هنگامی که به خانه او رفتند پس از سلام و احوال پرسی یکی از همراهان خطاب به بیمار این آیه را خواند «آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» (1) (غذای ما را بیاور که سخت از این سفر خسته شده ایم). مرد بیمار که تا آن زمان به متکایی تکیه داده بود، دراز کشید و گفت: «لَيْسَ عَلَيَّ الضُّعْفَاءُ وَلَا عَلَيَّ الْمَرْضَى وَلَا عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ» (2)

(بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق ندارند، ایرادی نیست) دوستان چون چنین دیدند گفتند برخیزید که در اینجا خیری به شما نخواهد رسید. (3)

1- کهف (18)، 62.

2- توبه (9)، 91.

3- ثمرات الاوراق فی المحاضرات، ص 50.

مکن زر جمع چون سیماب(1)

در تاب(2)

که خواهی گشت ناگه همچو سیماب

ازان زر بیشتر در زیر خاکست که از وی بیشتر مردم هلاک است

زری کان(3)

سنگ در کوه و کمر داشت بخیل از سنگ آن زر سخت تر داشت

بده از مردمی صد گنج پیوست ولی یک نان جو بمردی کم ده از دست

خسی کو نان ده آمد از کسی به(4) که یک نان ده زفرمان ده بسی به(5)

ولی گشته شدن در پای پیلان به از نان خوردن از دست بخیلان(6)

1- جیوه.

2- بی قرار بودن.

3- که آن.

4- شخص حقیر که سخاوتمند است از شخص مهم بهتر است.

5- کسی که نان می دهد از کسی که دستور می دهد بهتر است.

6- عطار، الهی نامه، مقاله 19، حکایت دوم، حضرت عیسی علیه السلام.

مهمان نوازی

امام علی علیه السلام: «الْبُخْلُ جَمَاعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل، جامع خوی های زشت است. آن، مهارى است که با آن، [شخص] به سوى هر بدى اى کشانده مى شود». (1)

1- نهج البلاغه، حکمت 378؛ مشکاه الانوار، ح 1364؛ روضه الواعظین، ص 421.

شخصی بخیلی را گفت: سبب چیست که یک مرتبه مرا مهمان نکرده ای؟ بخیل گفت: برای آنکه از قوه اشتهای تو با خیرم که هنوز لقمه ای به دهانت نرسیده، لقمه دیگر برمی داری. گفت: تو مرا مهمان کن، شرط می کنم که در میان هر دو لقمه، دو رکعت نماز به جا آورم. (1)

دیگ خواجه زگوشت دوشیزه (2)

است مطبخ (3) اوز دود پاکیزه است

خواجه چون نان خورد در آن موضع مُور در آرزوی نان ریزه است (4)

1- حکایات و پندهای تاریخی، ص 37.

2- باکره، دیگ خواجه نو و تازه است.

3- آشپزخانه.

4- دیوان سنائی، مقطعات، شماره 12455.

امام علی علیه السلام: «مَا فِرَازُ الْكِرَامِ مِنَ الْحِمَامِ (1)»

كَفَرَارِهِمْ مِنَ الْبُخْلِ وَمُقَارَنَةُ اللَّئَامِ؛ انسان های بخشنده، آن چنان که از بخل و همنشینی با افراد فرومایه می گریزند، از مرگ نمی گریزند». (2)

1- قضا و قدر، مرگ.

2- غررالحکم و دررالکلم، ح 9693؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 8775.

نقل است مردی کفش خود را کهنده بود و به دامن گرفته بود که مبادا پاره شود و راه می رفت. ناگاه خار بزرگی بر پایش چنان فرورفت که از آن طرف بیرون آمد. گفت: الحمد لله که کفش در پایم نبود و الا سوراخ می شد. (1)

سنگ و گوهر یکی است چون نخوری چه کنی خان و مان (2)

پُر سنگ

به دو تنگی بسنده کار مباش تنگی گور و زندگانی تنگ (3)

1- گزیده زهرالربیع، ص 65.

2- مان، خانه با اهل خانه و اسباب خانه. خان، مخفف خانه است.

3- رودکی.

امام علی علیه السلام: «الْبُخْلُ فَقْرٌ؛ بَخْلٌ، [نوعی] فقر است». (1)

گویند مرد تنگ نظری هرگاه شتر خود را برای آب خوردن به سر حوض می برد، اگر کمی آب در حوض می ماند، آن را آلوده می کرد تا کسی از آن استفاده نکند. (2)

ور مرغ بپرد از برش (3) گوید پری برکن به پیش من بفگن

وز بخل نیوفتد به صد حیلت از مشت پر ارزنش یکی ارزن (4)

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 106؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 3710.

2- گزیده زهرالربیع، ص 65؛ طنزها و لطایف اخلاقی در ادب فارسی، ص 54.

3- کنارش.

4- دیوان ناصر خسرو، شماره 199.

صبر

امام علی علیه السلام: «شَحِيحٌ غَنِيٌّ، أَفْقَرُ مِنْ فَقِيرٍ سَخِيٍّ؛ بخیل توانگر، از تهی دستِ سخاوتمند، نیازمندتر است». (1)

شخصی از بخیلی پرسید: چه وقت در صبر و بردباری سرآمد هستم؟ بخیل گفت: وقتی که کسی نان تو را بشکند و تو سرش را نشکنی. (2)

از بخیلی چنان کند پرهیز که خردمند پارسا ز حرام (3)

1- المواعظ العددیه، ص 57؛ نثر الالی، ح 131.

2- لطائف و الطوائف، ص 345.

3- فرخی سیستانی، قصیده شماره، 40.

آیه محبوب

امام علی علیه السلام: «آفَهُ الْغِنَى الْبُخْلُ؛ آفت توانگری، بخل است» (1).

از بخیل پرسیدند: از قرآن کدام آیه را دوست تر می داری؟ گفت: آیه شریفه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» (2) یعنی: امواتان را به بی خردان ندهید. (3)

لقمه مستان ز دست لقمه شمار کز (4) چنان (5)

لقمه داشت لقمان عار

کاسه ی پر پیاز دوغینه به (6)

ز صد مُنعم دروغینه (7)

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 3969؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 3710.

2- نساء (4)، 5.

3- مکالمه قرآنی، ج 1، ص 36.

4- . که از.

5- . چنین.

6- . بهتر.

7- اوحدی، جام جم، در مذمت بخیل و بخیلان.

انتظار

امام علی علیه السلام: «عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ تَنْجُ مِنْ دَنَاءِ الشُّحِّ؛ صدقه بده تا از پستی تنگ نظری، رهایی یابی» (1).

به شخصی گفتند: چرا خریزه نمی خری؟ گفت: منتظرم آن قدر ارزان شود که کسی اگر خریزه ای بردارد و بگریزد، خریزه فروش به دنبال او خریزه دیگری پرتاب کند. (2)

خوان اینان که خون دل پالود (3)

ندهد لقمه جز که زهر آلود

زهر بر روی و زهر در کاسه چون نگیرد خوردنده را تا سه؟ (4)

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 6147؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 5683.

2- نثر الدر، ج 6، ص 473.

3- آمیخته.

4- اوحدی، جام جم، در مذمت بنخیل و بنخیلان.

آرایشگاه

امام علی علیه السلام: «لَا مَرْؤَةَ لِيَخِيلَ؛ بخیل را مردانگی نیست» (1).

بخیلی به حمام می آمد، آخر همه مردم سر می تراشید. سبب پرسیدند، گفت: من حساب کرده ام سالی یک سر تراشی تفاوت می کند و آن نفع من است. (2)

بخل نخلیست دخل (3)

آن همه خار خار آن جان خستگان آزار

گر به خرماي او بری دندان هست دندان شکن تر از سندان (4) و (5)

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 10438؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 9679.

2- ریاض الحکایات، ص 130.

3- میوه.

4- آهنی ضخیم که فلزات را بر آن می گذارند و با پُتک می کوبند.

5- جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

ولیمه

امام علی علیه السلام: «الشُّحُّ يَجْلِبُ الْمَلَامَةَ؛ بخل، سرزنش به بار می آورد». (1)

یکی از طفیلیان (2)

برای نوزادش ولیمه می داد. طفیلیان دیگر باخبر شدند و آمدند. همه را به غرفه جداگانه ای فرستاد و پلکان را برداشت و در آنجا محبوس ماندند تا مهمانان غذا خورند و رفتند، آن گاه طفیلیان را فرود آورد و از خانه بیرون کرد. (3)

بخل نخلیست نوش او همه نیش جگر خستگان ز نیشش ریش (4)

گر بیالایدت به شهد انگشت سازدت خم ز بار منت پشت (5)

1- تحف العقول، ح 97؛ بحار الانوار، ج 77، ص 211، ح 1.

2- کسانی که بدون دعوت به مهمانی بیایند.

3- نثر الدر، ج 4، ص 39.

4- زخم.

5- جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

کفن

امام علی علیه السلام: «الْبَخِيلُ مَذْمُومٌ؛ بَخِيلٌ، نَكُوْهِيْدَةٌ (1) اسْت.» (2).

درویشی خواجه ای را گفت: اگر من بر درِ سرای تو بمیرم با مرده من چه می کنی؟ گفت: تو را کفن و به خاک می سپارم. گفت امروز که زنده ام، مرا پیراهنی بده و چون مُردم، بی کفن به خاکم سپار. (3)

به حیل بر در بخیل مرو به عزیزی او ذلیل مشو (4)

1- ناپسندیده، سرزنش شده.

2- غررالحکم و دررالکلم، ح 97؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 56.

3- لطایف و پندهای تاریخی، ص 94.

4- جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

خرید

امام علی علیه السلام: «اَحْذَرُوا الْبُخْلَ فَإِنَّهُ لُؤْمٌ وَمَسَبَةٌ؛ از بخل بپرهیزد؛ زیرا بخل، پستی و مایه دشنام است» (1).

همسایگان بخیلی نزد او آمدند که پول بده برای مسجد بوریا بخیریم گفت اگر شما مرا تا بحال در مسجد دیده باشید یا ببینید حاضرم فرش های جهرمی (2) برای مسجد بخرم. (3)

تا به حدی لئیم (4)

بود و بخیل که اگر روز مرگ، عزرائیل

نان گرفتی ز وی به فدیة جان جان روان دادی و ندادی نان (5)

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 2583؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 2346.

2- از شهرستان های استان فارس.

3- نثر الدر، ج 6، ص 546.

4- پست، فرومایه.

5- جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

سوزن

امام علی علیه السلام: «الْبَخِيلُ ذَلِيلٌ بَيْنَ أَعَزَّتِهِ؛ بَخِيلٌ، در میان عزیزانش [نیز] خوار است».(1)

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 1441.

به غلامی گفتند اربابت به تو لباس نمی دهد که بپوشی؟ غلام گفت: به خدا سوگند که اگر تمام خانه اش پر از سوزن باشد و حضرت یعقوب علیه السلام تمام پیامبران و ملائکه را به شهادت بیاورد که یک سوزن از او بگیرد تا پیراهن یوسف را که از پشت سر پاره شده است، بدوزد، نخواهد داد؛ چگونه لباس به من بدهد؟ (1)

بعد از آن سوی جامعه اش (2)

نگریست گفت در جامه چاکت این همه چیست

گرچه بر خوردنی نیی (3) فیروز باری این چاک های جامه بدوز

گفت بر سوزنی ندارم دست که توان خرقة ای به هم پیوست

خواجه ام (4)

را ز بصره تا بغداد گر بود پر ز سوزن پولاد

پس ز کنعان بیاید اسرائیل (5)

همره جبرئیل و میکائیل

1- گزیده زهرالربیع، ص 90.

2- . لباس غلام یک بنخیل.

3- نیستی.

4- . ارباب من.

5- . حضرت یعقوب (ع).

خانه کعبه را کنند گرو(1)

چند روز اوفتند در تگ و دو

تا به آن جست و جوی پی در پی سوزنی عاریت کنند از وی

تا زند بخیه درزی(2) چالاک آنچه بر یوسف از قفا شده چاک(3)

ندهد سوزن آن فرومایه نکند شادشان ازان وایه(4) و(5)

1- . رهن.

2- . خیاط.

3- . اشاره به آیه 25 سوره یوسف(ع).

4- وایه: ضروری، حاجت.

5- جامی هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم.

امام علی علیه السلام: «الْبُخْلُ عَارٌ؛ بخل، ننگ است». (1)

1- . نهج البلاغه، حکمت 3؛ تحف العقول، ص 202؛ مشکاه الانوار، ح 1364؛ روضه الواعظین، ص 421.

شخصی هرگاه پولی به دستش می آمد، می گفت: ای پول! چه قدر گردش کرده ای که به دستم رسیدی. اکنون به صندوق افکنم و زندانی ات به طول انجامد. آن گاه پول را در صندوق می افکند و قفل بر آن می زد. به وی گفتند: چرا انفاق نمی کنی، حال آنکه ثروت تو خیلی زیاد است؟ گفت: ادامه روزگار بیشتر است. (1)

داشت میراث بنده ای ز پدر (2)

بسته در خدمتش چو مور کمر

تنی از لاغری به مو نزدیک

چون میان بتان (3) همه باریک

بودی از بس گرسنگی خورده چون خیالی (4) نه زنده نی مرده

جامه ای در برش سراسر چاک در جرمان (5)

دیگرش هر چاک

بوالفضولی چو حال او را دید

خبر از خوان خواجه اش پرسید

1- گزیده زهرالربیع، ص 89.

2- . پسر یحیی بر مکی از پدرش غلامی را به ارث برد.

3- . زیبا رویان.

4- . شبچه، سایه.

5- . محرومیت.

گفت کو(1) را شکسته خوانی هست در فراخی بسی کم از کف دست

گرد خوان صحن(2) و کاسه اش بی آتش هر یکی همچو دانه خشخاش

کز سر سوزنش خراشیده صحن ما کاسه زان تراشیده

مگس از آتش او شود محروم گر نهد پشه ای در آن خرطوم

نیم شب خوان کشد به خانه و بس که نه پشه ست آن زمان نه مگس(3)

1- . که او را.

2- . بشقاب.

3- جامی، هفت اورنگ، سلسله الذهب، دفتر سوم، ص 288.

استدلال

امام رضا علیه السلام: «الْبُخْلُ يُمَزَّقُ (1) الْعَرِضُ؛ بخل، آبرو را بر باد می دهد». (2)

به بخیلی گفتند: چرا به فقرا نان نمی دهی؟ بخیل در جواب این آیه را خواند: «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» (3) یعنی اینها بندگان خدایند اگر خدا می خواست خودش سیرشان می کرد فضولی به من نرسیده است. (4)

جمع مکن درهم (5)

و دینار (6)

را سُخْرَه مَشْوِ شِحْنَه (7) اِدْبَار (8)

را (9)

1- . پاره کردن.

2- العدد القویه، ح 35؛ نزهه الناظر، ح 448؛ أعلام الدین، ص 308؛ بحار الانوار، ج 78، ص 355، ح 9.

3- یس (36)، 47. ترجمه: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را اطعام می کرد؟

4- کشکول طبسی، ج 1، ص 172.

5- مسکوک نقره.

6- مسکوک طلا.

7- نگهبان شهر، پاسبان.

8- بدبختی.

9- جامی، هفت اورنگ، تحفه الابرار، مقاله ششم، ص 407.

امام علی علیه السلام: «لَيْسَ لِيَخِيلَ حَيْبٌ؛ بخیل، هیچ دوستی ندارد». (1)

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 7473؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 6956.

ظریفی به در خانه خواجه ای بخیل آمد و از سوراخ در دید که خواجه با ولع و رغبت مشغول خوردن انجیر است. ظریف حلقه در را کوبید. خواجه انجیر را در زیر دستار(1)

پنهان کرد و ظریف آن را دید. پس برخاست و در باز کرد و ظریف به خانه او آمد و نشست. خواجه گفت: چه کسی؟ و چه هنری داری؟ گفت: مردی حافظ و قاری هستم. قرآن را به ده قرائت می خوانم و آوازی نیز دارم. خواجه گفت: برای من آیتی چند بخوان: ظریف خواند» وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سَيْنِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»(2)

خواجه گفت: «والتین»(3) کجا رفت؟ ظریف گفت: زیر دستار.(4)

حق چو تو را داد ز دینار بیست

بخل به یک نیمه دینار چیست

ریخت ز درهم به کنارت دویست پنج چو خواهد ز کناره مایست

ماره مکن زر که شود ماره مار

گردنت از مار شود طوق دار

چون به گلوی کس ازان ماره هیچ ندهی ازان بین به گلو ماریچ

1- عمامه.

2- تین (95)، 1-3.

3- انجیر.

4- محاضرات الأدباء ج 2، ص 637؛ لطائف الطوائف، ص 308.

هر دَرَم سیم که حق فقیر

زیر زمین می کنی اش جایگیر

بهر جزای تو به روز شمار

سرخ چو دینار کنندش ز نار(1)

گاه به رخ داغ نهندت که هان بهر چه رخ داشتی از وی نهان

گاه به پهلوی که ز بس بی رهی(2) پهلوی ازو بهر چه کردی تهی

گاه به پشتت که ز روی درشت(3) بهر چه کردی سوی بیچاره پشت

داغ دو رویه(4)

به تنت لاله وار(5) بس که بسوزند شوی لاله زار

جای دگر داغ کند هر دَرَم(6) همچو تو نهندت به بالای هم

قدر درم گر بود افزون به فرض طول دهندت به همان قدر و عرض

تفرقه کن جمع درم های خویش سینه تهی کن ز الم های خویش

1- . آتش.

2- گمراه.

3- پرویی.

4- پشت و روی انسان.

5- . وار: شبیه، نظیر.

6- هر لحظه.

داغ جداییش که اینجا کشی

بہتر از آن داغ کہ فردا کشی (1)

حیف بود کز پی فرزند و زن

داغ نہی این ہمہ بر خویشتن

ضامن رزق ہمہ شد کردگار کار خدا را بہ خدا واگذار (2)

1- توبہ (9)، 35 و 36.

2- جامی، ہفت اورنگ، تحفہ الابرار، ص 407.

گریه

امام سجاد علیه السلام: «إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ از همنشینی با بخیل، دوری کن؛ زیرا زمانی که بیشترین نیاز را به او داری، از کمک مالی به تو دریغ می ورزد».(1)

از دست بخیلی نانی به زمین افتاد. سگی آن را برداشت و دوید بخیل هر چه کرد تا بلکه به او برسد. نرسید. لذا گریه کنان برگشت. مردم از وی پرسیدند چرا گریه می کنی؟ بخیل در جواب گفت: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»(2)

یعنی هرگز قصه این غصه را جز با خدای متعال نباید گفت که سگ را آفریده است.(3)

وز دل خود ساز چو آتش کباب خاک خور و نان بخیلان مخور(4)

1- الکافی، ج 2، ص 377، ح 7؛ الاختصاص، ص 239؛ تحف العقول، ص 279؛ بحار الانوار، ج 74، ص 208، ح 44.

2- یوسف (12)، 86. ترجمه: من غم و اندهم را تنها به خدا می گویم.

3- کشکول طبسی، ج 1، ص 168.

4- نظامی، مخزن الاسرار.

بخشش

امام باقر علیه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا مَحَقَ إِلَّا مَدَامَ مَحَقَ الشُّحَّ شَيْءٌ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِهَذَا الشُّحَّ دَبِيبًا كَدَبِيْبِ النَّمْلِ وَشِدَّةً عَبَأَ كَشْعَبِ الشَّرْكِ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هیچ چیز مانند بخل، اسلام را از بین نمی برد». سپس افزود: «این بخل را حرکتی همچون حرکت مورچه و رشته‌هایی همانند رشته‌های دام صیادی است».⁽¹⁾

1- الکافی، ج 4، ص 45، ح 5؛ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ح 1716؛ مکارم الاخلاق، ج 1، ح 921؛ بحار الانوار، ج 73، ص 307، ح 34.

شاعری در مدح پادشاهی خسیس، شعری خواند. پادشاه گفت: از مال خود چیزی را به تو نمی دهم اما می توانی مرتکب جنایتی بشوی تا من نیز تو را مجازات نکنم. (1)

از بخل کسی که می کند وعده دروغ بگیریز ازو که آب دارد در دوغ

آن صبح که خلق کاذبش می خوانند هرگز نرسد ازو به ایمان فروغ (2) و (3)

1- زهر الربیع، ص 43.

2- خاقانی، رباعیات، شماره 196.

3- . روشنایی، نور.

جواب

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم: «خَلَّتْ أُمَّانٌ لَّا تَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ الْبُخْلُ وَسُوءُ الظَّنِّ بِالرِّزْقِ؛ دو خصوصیت، در مؤمن جمع نمی شود: بخل و بدگمانی به روزی». (1)

1- أعلام الدين، ص 294؛ نزهة الناظر، ص 84، ح 86؛ بحار الانوار، ج 77، ص 172، ح 8.

آورده اند که بخیلی خانه ای خرید. وقتی به آنجا رفت، درویشی آمد و چیزی خواست. بخیل گفت: خدا برساند. درویشی و درویشانی دیگر آمدند و مرد بخیل به همه آنها همین را می گفت. بخیل به دخترش گفت: گدایان زیادی به در این خانه می آیند. دختر گفت: پدر شما که با یک کلمه همه را بر می گردانی، کم و زیادش چه فرقی می کند. (1)

بودن اندر عذاب (2)

چون جرجیس (3) یا شدن در جحیم چون ابلیس

بهرست از سوال کردن و طمع (4)

و ایستادن به نزد مرد خسیس (5)

1- گزیده زهر الربیع، ص 90.

2- شکنجه.

3- پیامبری که شکنجه های سختی را تحمل کرد.

4- به دلیل ضرورت شعری (میم) طمع ساکن خوانده می شود.

5- دیوان انوری، مقطعات، در ذل السؤال، بیت 9925.

امام صادق علیه السلام: «إِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَا ذَا؛ اِغْرَ عَوْضُ دَادِنِ خِدَاوِنْدِ (عَزَّ وَجَلَّ) رَاسِتْ اِسْتِ، پَسِ دِيْغِرِ بَخْلُ وَرَزِيْدِنِ، چِرَا؟!» (1).

1- من لا يحضره الفقيه، ج4، ح5836؛ التوحيد، ص376، ح21؛ الخصال، ص450، ح55؛ الامالی (صدوق)، ص56، ح12.

بخیلی از خواب بیدار شد و صدایی به گوشش رسید. پرسید این صدا چیست؟ گفتند: اسب تو است، جو می خورد. گفت: من چیزی را که مال مرا تلف کند، نمی خواهم. اسب را فروخت، پولش را زمین خرید که زراعت کند. (1)

سختوت کن که سرهای بخیلان نمی زید مگر در پای پیلان

چنان بندی است بر جانشان نهاده که ابروشان نبیند کس گشاده

بخیلان راز بخل خویش پیوست نه دنیا و نه دین در هم زند دست (2)

1- ریاض الحکایات، ص 128؛ طنزها و لطایف در ادب فارسی، فاطمه عسکری، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز پژوهش های اسلامی، تهران، 1390.

2- عطار، اسرارنامه، بخش 19.

گشایش

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «يَا أَبَا ذَرٍّ، كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَّ مِنْكَ عَلَى دِرْهَمِكَ وَدِينَارِكَ؛ ای ابوذر! بر عمر خود، تنگ نظرتر
[حریص تر] باش تا بر درهم و دینارت» (1).

از یکی از خسیسان پرسیدند: فرج (گشایش) بعد از شدت چیست؟ گفت: اینکه برای آدم مهمان برسد و عذر بیاورد که روزه ام. (2)

1- الامالی (طوسی)، ص 527، ح 1162؛ مکارم الاخلاق، ج 2، ص 364، ح 2661؛ أعلام الدین، ص 190.

2- گزیده زهرالربیع، ص 95.

بخل شاخی از درخت دوزخ است و ان بخیلک از سگان مسلخ است(1)

روی جنت را کجا بیند بخیل پشه افتاده است اندر پای پیل

باش از بخل بخیلان برکران(2) تا نباشی از شمار ابلهان(3)

1- کشتارگاه.

2- . دور.

3- عطار، پندنامه، در بیان علامت های ابلهی.

مردن

امام صادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ؛ خداوند فرموده: «بخیل، کسی است که از سلام کردن، بخل ورزد».(1)

1- الكافي، ج2، ص645، ح6؛ معانی الاخبار، ص246، ح8؛ تحف العقول، ص248؛ بحار الانوار، ج73، ص305، ح27.

شاعری در ستایش بخیلی قصیده ای گفت و برایش خواند، اما بخیل هیچ صله ای (هدیه) به او نداد. شاعر یک هفته صبر کرد، سپس شعری در مورد «تقاضا» خواند. بخیل توجه نکرد. بعد از چند روز، هجو بخیل را گفت. باز بخیل به روی خودش نیاورد. این بار آمد در خانه بخیل نشست. بخیل بیرون آمد، دید به آسودگی نشسته است، گفت: ای بی حیا! ستایش گفتم، هیچ چیز به تو ندادم. تقاضا خواندی، توجه نکردم. هجو کردی، به روی خودم نیاوردم. دیگر به چه امیدی در اینجا نشسته ای؟ گفت: به امید آن که بمیری و برایت مرثیه بگویم. (1)

ای پسر هرگز مخور نان بخیل

کم نشین در عمر بر خوان بخیل

نان ممسک جمله رنجست و عنا (2) می شود نان سخی جمله ضیا (3) و (4)

1- لطائف الطوائف، ص 225.

2- رنج.

3- نور.

4- عطار، پندنامه.

امام على عليه السلام: «كَثْرَةُ الْعَلَلِ آيَةُ الْبُخْلِ؛ بهانه تراشي فراوان، نشانه بخل است».(1)

1- تحف العقول، ص81؛ غررالحكم ودررالكلم، ج4، ح7090؛ بحارالانوار، ج77، ص209.

مردی، بخیلی را دید که رطب می خورد. از قضا یک دانه رطب از دست او بر زمین افتاد، دست دراز کرد که آن را بردارد، مرد پیش دستی کرد تا آن را بقاپد. بخیل به سرعت رطب را برداشت و گفت: نمی گذارم رطب را شیطان بخورد. مرد گفت: به خدا برای شیطان که سهل است، اگر جبرئیل و میکائیل هم از آسمان نازل شود، نمی گذاری بخورد. (1)

سه علامت ظاهر آمد در بخیل با تو گویم یاد گیرش ای خلیل

اولا از سائلان (2)

ترسان بود وز بلای جوع (3)

هم لرزان بود

چون رسد در ره به خویش و آشنا بگذرد چون باد و گوید مرحبا

نبود از مالش کسی را فایده

کم رسد با کس ز خوانش مایده (4) و (5)

1- گزیده زهر الربیع، ص 144.

2- گدایان.

3- . گرسنگی.

4- خوردنی.

5- عطار، پندنامه.

امام علی علیه السلام: «التَّطَرُّ إِلَى الْبَخِيلِ يُتْسَى الْقَلْبُ؛ نگاه کردن به بخیل، انسان را سنگدل می کند».(1)

1- تحف العقول، ص214؛ الدرالنظیم، ص374؛ بحارالانوار، ج75، ص53.

مالداری را شنیدم که به بخل چنان معروف بود که حاتم طائی در کرم، ظاهر حالش بنعمت دنیا آراسته و خبث نفس جبلی در وی همچنان متمکن تا بجایی که نانی بجانمی از دست ندادی و گربه بوهریره را بلقمه ای ننواختی و سگ اصحاب الکهف را استخوانی نینداختی فی الجملة خانه او را کس ندیدی درگشاده و سفره او را سرگشاده.

درویش بجز بوی طعامش نشنیدی

مرغ از پس نان خوردن او ریزه نچیدی

شنیدم که به دیاری مغرب اندر راه مصر برگرفته بود و خیال فرعونى در سر «حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْغَرَقُ»⁽¹⁾ بادی مخالف کشتی برآمد.

با طبع ملولت چه کند هرکه نسازد شرطه⁽²⁾ همه وقتی نبود لایق کشتی

1- یونس (10)، 90.

2- باد موافق.

دست دعا برآورد و فریاد بی فایده خواندن گرفت «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (1)

دست تضرع چه سود بنده محتاج را وقت دعا بر خدای وقت کرم در بغل

از زر و سیم راحتی برسان

خویشتن هم تمتعی برگیر

وانگه این خانه کز تو خواهد ماند

خشتی از سیم و خشتی از زرگیر

آورده اند که در مصر اقارب (2)

درویش داشت (بعد از هلاک او) به بقیت مال او توانگر شدند و جام های کهن به مرگ او بدریدند و خز و دمیاطی (3) بریدند هم در آن هفته یکی را دیدم از ایشان بر باد پای (4) روان غلامی در پی روان.

وه که گر مرده باز گردیدی به میان قبیله و پیوند

رد میراث سخت تر بودی وارثان را ز مرگ خویشاوند

1- عنکبوت (29)، 65.

2- نزدیکان، اقوام.

3- نوعی پارچه گرانبها و لطیف.

4- کنایه از تیز و تند است و غالباً صفت اسب واقع می شود.

به سابقه معرفتی که میان ما بود آستینش گرفتم و گفتم

بخور ای نیک سیرت سره مرد (1) کان (2)

نگون بخت گرد کرد و نخورد (3)

1- جوان مرد.

2- که آن.

3- گلستان سعدی، باب سوم، حکایت 22.

درمان صفت بخل

1. ایمان با بخل قابل جمع نیست

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «لَا يَجْتَمِعُ الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبٍ عَبْدٍ أَبَدًا؛ تَنَگَ نَظْرِي وَ إِيْمَان، هَرگَز در دل بنده با هم جمع نمی شود»؛⁽¹⁾

2. یقین به عوض الهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالنَّفَقَةِ؛ کسی که به عوض [الهی] یقین دارد، سخاوتمندانه، انفاق می کند»؛⁽²⁾

1- الخصال، ح 118؛ روضه الواعظین، ج 2، ص 383؛ بحار الانوار، ج 73، ص 302، ح 10.
2- الکافی، ج 4، ص 43، ح 3؛ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 62، ح 1712؛ مکارم الاخلاق، ج 1، ح 898.

3. صدقه دادن

امام علی علیه السلام: «عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ تَنْجُ مِنْ دَنَاءِ الشُّحِّ؛ صدقه بده تا از پستی تنگ نظری، رهایی یابی»؛⁽¹⁾

4. میهمان نوازی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «مَنْ أَدَّى الزَّكَاةَ وَقَرَى الصَّيْفَ وَأَعْطَى فِي النَّائِبَةِ فَقَدْ وُقِيَ مِنَ الشُّحِّ؛ سه خصلت است که در هر کس وجود داشته باشد، از تنگ نظری، مبراست: کسی که زکات مال خود را با رضایتِ خاطر پردازد، میهمان نوازی کند و در سختی ها بخشش نماید»؛⁽²⁾

5. بزرگواری نفس

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «إِيَّاكَ وَالْبُخْلَ، فَإِنَّهُ عَاهَةٌ لَا تَكُونُ فِي كَرِيمٍ؛ از بخل بپرهیزد، زیرا بخل، [بیماری و] آفتی است که در انسان بزرگوار، یافت نمی شود»؛⁽³⁾

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 6171؛ عیون الحکم و المواعظ، ح 5683.

2- مستدرک الوسائل، ح 7570.

3- دلائل الامامه، ص 71، ح 9؛ دانشنامه قرآن و حدیث، محمدی ری شهری، ترجمه، حمیدرضا شیخی، حمیدرضا آژیر، جلد یازدهم، دارالحدیث.

6. یاری خواستن از خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ؛ بارخدایا! از بخل، به تو پناه می برم»؛ (1)

7. امید داشتن به رزق و روزی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: «الْوَلَدُ مَبْخَلَةٌ مَجْبَنَةٌ مَجْهَلَةٌ؛ فرزند، سبب بخل، مایه ترس و مایه نادانی است»؛ (2)

یکی طفل دندان برآورد بود پدر سر به فکرت فرو برده بود

که من نان و برگ از کجا آرمش مرّوت نباشد که بگذارمش

چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت نگر تا زن او را چه مردانه گفت

مخور گول ابلیس تا جان دهد هر آن کس که دندان دهد نان دهد

تواناست آخر خداوند روز که روزی رساند تو چندان مسوز (3)

1- مجموعه ورام، ج 1، ص 172.

2- مجموعه ورام، ج 1، ص 174؛ کشف الغمه، ج 2، ص 60.

3- بوستان سعدی، باب قناعت، حکایت ششم.

8. تامل و تفکر در احوال بخیلان، نفرت طبع از ایشان و ذلت بخیلان؛

9. (تلقین به نفس) نفس خود را به نیکو نامی و مشهور شدن به سخا بفریید پس به قصد ریا ببخشند؛

10. شناختن آفات بخل و فوائد سخی بودن.

ضرب المثل

سیه کاسه و دُون (1) و پرخوار بود شتروار دائم به نشخوار بود (2)

● آدم خسیس امانت دار خداست.

● چشمِ مور و پایِ مار و خیرِ مُمسک را که دید؟

● دستِ جوانمرد برای دادن می خارد و کفِ بخیل برای سِتَدَن (3).

● چفتِ دروازه بخیلان را نگشاید کسی به غیر تبر.

● بُخلِ بخیل و طینتِ شیطان، برابر است.

● نون دستِ بخیله، آب که سبيله (4).

● مالِ آدمِ ممسک برای دل درد خوب است.

1- پست، فرومایه.

2- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه سیه کاسه، بوالمثل بخاری (شاعر ایرانی دوران سامانیان).

3- گرفتن

4- رایگان

● آدم خسیس پنیر را توی شیشه می کند، نان پشتش می مالد.

● مال خودش از گلوی خویش پایین نمی رود.

● مالِ نخورم نصیب بخورم است. (1)

● مرگ بخیل، جشن وارث است.

خاتمه

از آنجایی که دوست نداریم ذائقه خواننده گرامی با صفت رذیله بخل بیش

از این تلخ شود، از این رو قطره ای از دریای جود (2) و بخشش را تقدیم می کنیم.

پروردگار متعال درباره سامری که عامل انحراف قوم حضرت موسی علیه السلام بود، به

آن حضرت وحی کرد: «سامری را به قتل مرسان؛ زیرا او مرد سخاوتمندی است.» (3)

1- فرهنگ جامع ضرب المثل های فارسی، بهمن دهگان، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، 1383 .

2- جود: بخشش بدون درخواست است که در عین حال بخشش خود را کوچک بشمارد. سخا: کسی که بخشی از اموال خود را ببخشد و بخش دیگر را برای خود بگذارد. (اخلاق در قرآن، مکارم شیرازی، ج 2، ص 397 .)

3- أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ لَا تَقْتُلِ السَّامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَخِي «الكافی، ج 4، ص 41؛ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 61 .)

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فرزند حاتم (1) طائی فرمود: «عذاب سخت از پدر تو دفع شد؛ چون بخشنده بود (2).»

امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنانی زیبا می فرماید: «كَثْرَةُ السَّخَاءِ يُكْثِرُ الْأَوْلِيَاءَ وَتَسْتَصْلِحُ الْأَعْدَاءَ؛ بخشندگی زیاد، بر تعداد دوستان می افزاید و دشمنان را به آشتی می کشاند (3).»

«عَطُّوا (4) الْمَعَائِبَ بِالسَّخَاءِ فَإِنَّهُ سَتَّرَ الْعُيُوبَ؛ عیوب خویش را با سخاوت بپوشانید؛ زیرا سخاوت پوشاننده عیبهاست (5).»

لذة الكرام في الإطعام و لذة اللئام في الطعام؛ لذت کریمان در خوراندن و لذت لئیمان در خوردن است (6).»

1- حاتم به کسر)ت(صحیح است.

2- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ؟ ص؟ لِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ «إِنَّ اللَّهَ دَفَعَ عَنْ أَبِيكَ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ لِسَخَاءِ نَفْسِهِ». (الاختصاص، ص 253؛ بحار الانوار، ج 68، ص 354).

3- غُررُ الْحَكْمِ وَ دُرُرُ الْكَلِمِ، ح 7106؛ عيون الحكم و المواعظ، ح 6569.

4- پوشاندن، پنهان کردن.

5- غُررُ الْحَكْمِ وَ دُرُرُ الْكَلِمِ، ح 6440.

6- همان، ح 8499؛ عيون الحكم و المواعظ، ح 7107.

«لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْحَرَمَانَ أَقْلُ مِنْهُ؛ از بخشش اندک شرم مدار که محروم کردن از آن کمتر است (1)». و (2)

«سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْحِيَاءُ؛ بخشندگان در دنیا سروران مردمند (3)».

چو بخشنده باشی گرامی شوی به دانایی و داد نامی شوی (4)

بزرگی بایدت بخشندگی کن که تا دانه نیفشانی نوید (5)

شرف مرد به جود است و کرامت به سجود

هر که این هر دو ندارد، عدمش به ز وجود (6)

آدم خوب است مثل اژه باشد. (7)

-
- 1- «کاچی بهتر از هیچ چی» امثال و حکم، ج 3، ص 1171. کاچی نوعی خوراکی که پس از وضع حمل زنان بدیشان می دهند.
 - 2- نهج البلاغه، ح 67؛ روضه الواعظین، ج 2، ص 384؛ غُرُورِ الْحَكَمِ وَ دُرُرِ الْكَلِمِ، ح 9600؛ بحار الانوار، ج 93، ص 172.
 - 3- تحف العقول، ص 212؛ الامالی (صدوق)، ص 32؛ روضه الواعظین، ج 2، ص 385؛
 - 4- فردوسی، پادشاه اردشیر، بخش 14.
 - 5- گلستان، سیرت پادشاهان، ح 18.
 - 6- کلیات سعدی.
 - 7- اره نیمی از خاکه را به طرف خود و نیم دیگر را به طرف مقابل م یفرستد. (کتاب کوچه، ج 1، ص 360).

کتاب «البخلاء» تألیف، جاحظ، 255 ه.ق. ایشان ادیب بوده و از این رو در کتابشان داستان های طنزی را از افراد بخیل گرد آورده اند.

کتاب «البخلاء» تألیف، خطیب بغدادی، 464 ه.ق. از آنجاییکه ایشان تاریخ دان بودند 319 حدیث و نکته تاریخی را با ذکر کامل سند در مورد افراد خسیس جمع آوری کرده اند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

